

## سلاح نقد در تکوین جهان نو

حسین غلامی

شنبه نهم آذر ۱۳۸۷

### مقدمه:

محوری ترین و اساسی ترین وظیفه هر فرد و یا گروه انقلابی در مبارزه با استثمار و بهره کشی و محو طبقات اجتماعی و دستیابی به جامعه ای انسانی پاسخ به دو سؤال زیر است:

۱- تئوری که منطبق بر واقعیت است کدامست؟

۲- چه کسانی (طبقاتی) در جامعه این تئوری را به "عمل انقلابی" تبدیل می کنند

برای دستیابی به سئوالات فوق فعالیت انتقادی - انقلابی که از پیوند دادن مفاهیم تئوریک و پراتیک سرچشمه می گیرد اهمیت اساسی دارد و در نهایت در پراتیک است که انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و صحت اندیشه اش در این مقطع زمانی و مکانی اثبات را؛ کند تا تئوری ها و فعالیت های ذهنی در انطباق با واقعیت عینی به عامل تغییر روابط اجتماعی در جهت منافع طبقه کارگر منجر گردد و در این راستا فلسفه به مثابه تئوری که راهنمای عمل و تحول روابط اجتماعی است می بایست مرتبط با پراتیک انسان باشد و تئوری با عمل انقلابی پیوند برقرار کند. فلسفه بدون الغاء طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی تحقق نمی یابد و طبقه کارگر بدون تحقق واقعی فلسفه نمی تواند خود را ملغی نماید و لذا جهت گیری نقد در درجه اول در حوزه فلسفی - ایدئولوژیک می بایست متمرکز شود.

تئوری در مفهوم مارکسی آن زمانی به یک نیروی مادی تبدیل می شود که به منافع بنیادین مردم و طبقه کارگر مرتبط شود و برای این منظور باید نیازهای بنیادین آنها را برآورده کند که آنها با رهایی کامل آنها قابل تحقق است و لازمه آن یک "انقلاب اجتماعی" است و این ضرورت نیز بدون حلقه رابط آن یعنی حزب پیشتاز انقلابی نمی تواند تحقق یابد و لذا تلاش می بایست در جهت ایجاد وحدت بین "تئوری انقلابی" و "عمل انقلابی"؛ در درون یک حزب کارگری معطوف شود.

تئوری باید در تحلیل مسائل اجتماعی؛ قوانینی که حرکت اقتصادی - اجتماعی را تعیین می کند و نیز نقش هر یک از عوامل مؤثر در حرکت و میزان اثر بخشی آنها ارزیابی و مشخص نماید؛ ملاک صحت و سقم تئوری ها و شناخت صحیح روابط اجتماعی؛ عمل و تجربه حاصل از آن در عرصه مبارزه طبقاتی از طریق تشکل کارگری است. و لذا سمت گیری و نتیجه تئوری را می بایست در میزان پیشروی و سازمان یابی طبقه کارگر ارزش گذاری نمود و هر تلاشی برای انطباق این تئوری با واقعیت - نقد تئوری - صرفاً در همین راستا می تواند معنی دار باشد.

### ۱- مفهوم نقد و دامنه آن:

نقد عبارتست از کشف تضادهای درونی تکامل اجتماعی و پیدا کردن راه های رفع و حل این تضادها به قصد تسریع تکامل؛ چنانچه می دانیم روند تکامل اجتماعی نبردی است مداوم میان نو و کهنه؛ ترقی و ارتجاع؛ در این نبرد مداوم نو همواره از کهنه انتقاد می کند یعنی کهنه را نفی می کند تا خود را مستقر سازد به عبارت دیگر انتقاد عبارتست از

روند دیالکتیکی نفی و نفی خود .

باید توجه داشت که برای دیالکتیک؛ نفی کهنه هدف نیست ؛ ایجاد و استقرار نو هدف است ؛ دیالکتیک دانشی است سازنده و ویران کردن کهنه فقط لحظه ای است در ساختن نو .

انتقاد از موضع طبقه کارگر انعکاسی است از قانون نفی نفی در دیالکتیک تکامل اجتماعی؛ یعنی طبقه کارگر اساس سلطه طبقات استثمارگر ؛ سلطه امپریالیسم و ارتجاع را نفی می کند ؛ اما می کوشد که دستاورد تمدن بشر نسل های گذشته زحمتکشان را حفظ و پایه تکامل آینده قرار دهد. یک مثال در جنبش کارگری موضع گیری لنین است که آغاز تولد بلشویسم را بر نفی دیالکتیک وضعیت پیش از خود استوار می سازد و نه نفی مکانیکی آن ؛ او علیرغم درک عمیق خود از خویشاوندی ناردونیسیم در روسیه با گروه "آزادی کار" پلخانف معنای حرکت سوسیال دمکراسی را از برنامه ۱۸۸۵ گروه آزادی کار پلخانف شروع می کند و مطالعه تئوری ها ؛ نظریات و آموزش های فلسفی پلخانف را برای هر فرد انقلابی و شناخت بهتر فلسفه مارکس ضروری می داند و تا آنجا که پلخانف به تخریب بنیان های کهن و طرح ریزی دنیای نوین پرداخته؛ لنین آنرا ارج می گذارد.

در نقد پدیده ها و جریانات تاریخی باید توجه داشت که هر دوره تاریخی معین قوانین مخصوص بخود را دارد و باید در هر نقدی به این قوانین حتما توجه شود و برای تحلیل و بررسی تحولات تاریخی و عملکرد سازمان ها و افراد؛ باید خود را در آن شرایط قرار دهیم و در آن فضا با توجه به امکانات ؛ فرصت ها و موضع گیری ها نقد و بررسی نماییم. با توجه به این ضرورت یعنی در نظر گرفتن قوانین تاریخی و خصوصیات حاکم بر هر پدیده باید متوجه باشیم که نقد صرفا برای " نفی " صورت نمی پذیرد بلکه اساسا وجه اثباتی باید مورد نظر قرار داشته باشد؛ نقد اصولی یک تاکتیک؛ یعنی پیش روی نهادن یک تاکتیک اصولی تر و اثبات برتری آن در عمل؛ و نقد یک عمل اشتباه آمیز؛ یعنی پیش رو نهادن راه حل عملی درمقابل آن و نقد یک جامعه بورژوازی یعنی مبارزه برای استقرار سوسیالیسم؛ نقد سرمایه داری نقد صناعات بزرگ نیست بلکه نقد مناسبات تولیدی سرمایه داری است که باعث ایجاد بندگی و از خود بیگانگی می شود. نقد در چهار زمینه زیر از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است:

۱- نقد فلسفی - ایدئولوژیک

۲- نقد سیاسی

۳- نقد تشکیلاتی

۴- نقد برای رشد و شکوفایی خصوصیات فردی

و نقد هر چه در سطوح بالاتر یعنی فلسفی - ایدئولوژیک صورت پذیرد دارای اهمیت و ارزش بالاتری است چون هر گونه انحرافی در سطح " فلسفی - ایدئولوژیک " باعث انحرافات و هرزروی های بیشتر در عرصه های عملی و نتایج؛ در زمان ها و مکان های مختلف خواهد شد (۱) و لذا به بحث بیشتری در مورد آن می پردازیم:

مبارزه ایدئولوژیک در درون تشکیلات صحیح ترین شیوه انتقاد است و چنانچه با پیگیری و جدیت صورت پذیرد تشکیلات را صیقل داده و آنرا از انواع انحرافات غیرکارگری پالایش کرده و زمینه های رشد و تکامل آنرا ایجاد می کند؛ نقد اصولی به وحدت تشکیلاتی می انجامد و وحدت تشکیلاتی و سازماندهی؛ وحدت ایدئولوژیک را تقویت می نماید؛ استنتاجات تئوریک و اعتقادات پایه ای و تحلیل سیاسی مقولاتی جدا از زندگی و عمل روزانه حزبی و فردی

۱. ریشه ها و عوامل فروپاشی شوروی و بلوک شرق و یا انحراف از سوسیالیسم و اتخاذ راه سرمایه داری چین را عمدتا در کدام سطح از موارد ذکر شده می توان تبیین کرد؟

نمی تواند باشد؛ خصوصیت و ویژه نظرات و تئوری ها در این است که از عمل انقلابی و محتوای مبارزه تأثیر می پذیرد و از طرف دیگر هر انحراف سیاسی- استراتژیک و هراشتباه تاکتیکی و عملی و متقابلا هر رهنمود سیاسی و خط درست و هر ابتکار عمل زنده و تاکتیکی؛ به وسیله مبانی ایدئولوژیک آن توضیح داده می شود (۱) و (۲) و لذا برای ریشه یابی هر انحرافی در هر یک از سطوح مطرح شده می بایست مابه ازاء انحراف را در دیگر سطوح ردیابی و تحلیل نمود و میزان انقلابی بودن یک سازمان را میتوان از نحوه موضع گیری آن سازمان نسبت به انحرافات خود دریافت.

## ۲- ضرورت انتقاد:

ضرورت انتقاد از ماهیت حرکت دیالکتیکی در کلیه عرصه های پدیده های عینی و ذهنی در جهان هستی ناشی میشود: دیالکتیک عبارتست از سیر تکوینی پدیده ها در گذشتن از مراحل و منازل مختلف؛ و آن عبارتست از ظاهر شدن پدیده به اشکال مختلف و از بین رفتن صورت ها و شکل های اولیه و تجسم آنها و ظهور آنها در اشکال کامل تری بعدی این فرایند هم در عرصه روابط و مناسبات اجتماعی اعم از تحولات اقتصادی؛ سیاسی؛ نهاد ها؛ سازمان ها و هم در عرصه تئوری و نظریات و فکر جریان دارد و تنها با سلاح نقد دائم و مستمر یعنی "نفی- نفی" میتوان به تحول دائمی از عرصه تئوری و فلسفی تا تشکیلاتی و سیاسی و تاکتیکی جهت پیشروی در عرصه مبارزه طبقاتی دست یافت؛ تا مقطعی که؛ انطباق دیالکتیکی عین و ذهن صورت پذیرد و منجر به تحول در عرصه مناسبات اجتماعی و واقعیات می گردد؛ پیشروی نمود.

مارکس در ۱۸ برومر می گوید: " انقلاب های کارگری یعنی انقلاب های قرن نوزدهم به عکس مدام از خود انتقاد می کنند؛ پی در پی حرکت خود را متوقف می سازند و به آنچه که انجام یافته باز می گردند تا بار دیگر آنرا از سر بگیرند؛ خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش های اولیه خود را بی رحمانه به باد استهزاء می گیرند؛ دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی جدید بگیرند و بار دیگر غول آسا علیه آن قد برافرازند؛ در برابر هیولای هدف های خویش اینقدر پس می نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هر گونه راه بازگشت آنها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولتمندی اعلام دارد: گل همین جاست؛ همین جا برقص"

و لذا بدون سلاح نقد؛ تحول و صیرورت در اندیشه و عمل در جهت تعمیق و رشد مبارزه طبقاتی بی اثر خواهد شد و برای تغییر و ضرورتا شناخت جهان واقع و پدیده ها؛ می بایست از سلاح نقد استفاده نمود. در اینجا باید اضافه نمود اگر اندیشه ای را نقد نکنیم بدین معنی است که آنرا نادیده گرفته ایم و جدی نپنداشته ایم مثل معروفی است که می گوید نقطه مقابل عشق نفرت نیست بلکه بی تفاوتی است آنکه نفرت دارد حداقل حسی را به فرد روا می دارد اما آنکه بی تفاوت است عرصه ای را نشان می دهد که بکلی با دوستی و عشق فاصله دارد ویژگی های اساسی اخلاقی نقد آن است که برای بهبود اندیشه ای صورت می پذیرد و هدف آن کشف حقیقت در مجموعه نویسنده؛ نقاد و مخاطب است که با توجه به گسترش دانش و علم امروزین که درک حقایق و واقعیت های عینی از توان یک فرد و یا یک جریان خارج است و نمی توان جایگاه انحصاری برای کسی قائل شد. یکی از اهل نظر می گوید که هر فکری با مخالف خویش زندگی می کند و هر گاه که همه با هم آمین بگویند بدین معنی است که دعا بر میت پایان یافته است.

برخی کارکردهای دیگر نقد را برای وضوح ذکر می نمایم:

۱- نقد و پذیرش نو عی مصونیت سازی در مقابل خطرات و تهدیده ای آینده است افراد و گروههای نقد پذیر خود را در مقابل مشکلات و معضلات قبل از اینکه عمق یابد چاره اندیشی می کرده و به اصلاح آنها می پردازند یعنی رویکردها و استراتژی های صحیح برای دستیابی به اهداف روشن می شوند

۲- نقد و انتقاد منجر به پویایی فردی و اجتماعی شده و سرعت حرکت تکاملی را دو چندان می کند؛ در حال حاضر مطلوب ترین روش خشکاندن ریشه های فرهنگ استبداد و تمامیت طلبی گسترش نقد و انتقاد است

۳- پذیرش نقد و به استقبال انتقاد و منتقدان رفتن؛ باعث امحاء روش فرصت طلبی می شود

۴- نقد باعث روشن و شفاف شدن رویکردها؛ استراتژی ها و خط مشی صحیح در جهت دستیابی به جامعه مطلوب می گردد

۵- نقد و انتقاد چشم انداز روشن تری را نسبت به افراد و اجتماعات می دهد؛ عبارت دیگر نقد نگاه به آینده دارد.

### ۳- آسیب شناسی نقد (نقد نقد):

همانطور که گفته شد هدف انتقاد؛ جهت یابی صحیح تر در عرصه تئوریک برای تغییر واقعیت موجود می باشد که آنهم از طریق بکارگیری تجارب؛ ارتقاء آگاهی و دانش تئوریک؛ افزایش توانمندی و تقویت اراده برای تغییر و تبدیل و تحول به وضعیت جدید می باشد؛ پس قبل از هر چیز انتقاد باید از هر گونه برخورد شخصی مبرا باشد؛ انتقاد را نباید به یک وسیله برای تصفیه حساب شخصی و گروهی تبدیل نمود و در این راستا هدف تغییر مناسبات اجتماعی است و نه تغییر خصلت و شخصیت اشخاص؛ چرا که خصلت و خصوصیات فردی خود در نتیجه تغییر مناسبات اجتماعی جبرا دگرگون خواهد شد. ما کسی و یا آرایی را نقد نمی کنیم که ابطال بودن آنرا به کرسی بنشایم؛ ما نقد می کنیم تا به حقیقت نزدیک تر شویم.

برای عمده نقد هایی که امروزه باب شده و بین افراد و گروه های هوادار طبقه کارگر دائما طرح و منتشر می شود چه جایگاهی می توان قائل شد؟

اگر از بخشی از نقد ها که عمدتا شخصی بوده بگذریم که بجای نقد؛ به هتک حرمت؛ توهین و یا حتی شیوه های تخریب می پردازد که هیچ جایگاهی از نظر ادبیات و فرهنگ نقد با هر مفهوم آن- اعم از بورژوازی؛ خرده بورژوازی ندارد و گاهی تا عرصه ماجراجویی خرده بورژوازی گسترش یافته و ویژگی گروههای تکفیری و جهادی را پیدا می کند؛ اما عمده نقد های موجود؛ مرجع نقد و ارزیابی خود را بجای واقعیت متحول در عرصه های اجتماعی و جایگزینی دنیای کهن با دنیای نو و ورود به عرصه مبارزه ات طبقاتی؛ به مقایسه نقطه نظرات و تئوری ها؛ با مواضع؛ مبانی عام و آموزه های عام در آراء و اندیشه های بنیانگذاران سوسیالیسم علمی می پردازند؛ اما مگر می توان با اصول و مبانی عام - و بدون تحلیل مشخص وزنده از پدیده های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی متحول کنونی؛ یعنی در زمان مشخص اقدام به تغییر و مبارزه نمود آیا در عرصه واقعیت بدون عمل اجتماعی مشخص و سازمان یابی کارگری چیزی عوض خواهد شد؛ یا تنها به بحث های اسکولاستیک و جنگ هفتاد و دو ملت پرداخته می شود و لذا نقد های این چنینی بحث های عرصه ذهنی بوده و تأثیر گذاری در واقعیت جاری نخواهد داشت. چرا؟

کافیست به حجم کارها؛ نوشته ها؛ نظریات در گروهها و افراد طرفداران طبقه کارگر در عرصه های مختلف توجه

کرد که از میزان حجم نظریات؛ نظریه پردازان بورژوازی بسیار بسیار بیشتر بوده و قابل مقایسه نمی باشد اما در عرصه عملی و مبارزه اجتماعی با فقدان تشکل های کارگری و اثربخشی سازمان ها و گروه های هوادار طبقه کارگر مواجه میشویم همچنین می توان به ترکتازی بورژوازی وحشی نئو لیبرال در صحنه های اقتصادی - اجتماعی بدون مقاومت مؤثر طبقه کارگر در عرصه مبارزه طبقاتی اشاره کرد. اشکال عمده نقطه نظرات و نقد های مطرح شده جهت گیری آنهاست که بجای پیشبرد مبارزات طبقاتی و گسترش گفتگو با کارگران و زحمتکشان؛ گفتگو بین افراد و جریانات مدعی مبارزه و روشنفکری انجام می شود.

همانطور که گفته شد نقد رابطه ناگسستگی با عمل و پراتیک دارد و هرگونه نقدی در عرصه های چهار گانه می بایست در خود و در صحنه عمل اجتماعی جایگزین زنده و حاضر آنرا قرار دهد؛ مثلاً " نفی یک تشکل مستقل کارگری و مردمی با هر درجه ای از ویژگی ها و خصوصیات کیفی و رادیکال بودن آن بدون آنکه به ایجاد یک تشکل انقلابی و رادیکال تر در عمل منجر شود نقدی غیر صحیح و از موضع ذهنیت محوری است و نتیجه ای جز ویرانگری در بر ندارد عبارتی نفی ضعف عملکرد و یا ویژگی تشکل خود جوش مردمی؛ از دو طریق ممکن است:

۱- مشارکت در ارتقاء کیفی همان تشکل و سطح عملکرد آن

۲- ایجاد و برقراری یک تشکل کیفی تر و با درجه ای از توانمندی بالاتر در عمل

نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت اینست که: عرصه عمل اجتماعی- تاریخی یعنی "پراکسیس" خود عمل پیشرونده و دستاوردهای آن برنده ترین نقد برای جریانات غیر پیشرو در مبارزات کارگری می باشد؛ نقدی که به تغییر مناسبات اجتماعی و در عرصه مبارزه طبقاتی منجر نشود در واقع نقد خودبه یک "هدف" تبدیل شده و از مضمون و محتوای واقعی آن تهی شده است و جز همان شعار "انتقاد برای انتقاد" چیزی از آن باقی نمی ماند

#### ۴- نتیجه انتقاد

هدف انتقاد در عرصه های مختلف از تئوری تا سطح تشکیلات و عرصه عمل فردی مورد بررسی مختصر قرار گرفت و در اینجا به اثرات انتقاد در عرصه های فوق می پردازیم:

۱- نتیجه نقد در عرصه تشکیلات به تقویت و گسترش تشکل کارگری و نیروی پیشرو آن منجر می شود. نگرش نقد باعث میشود هر فرد انقلابی در تشکیلات شخصا روی تک تک مسائل از پیچیده ترین و با اهمیت ترین تا ساده ترین مسائل ایدئولوژیک؛ سیاسی و تشکیلاتی دست به تحقیق بزند؛ اسناد و تجارب کلی جنبش کارگری را زیر و رو کنند؛ هراستناد تازه ای را با مفاهیم و مبانی فلسفی - ایدئولوژیک و تجارب و استدلالهای تا کنونی و در مقام مقایسه قرار دهد و وحدت نظری خود را با برنامه و خط مشی سازمان مستحکم و مسجل سازد. می بایست هرگونه ابهام یا اختلاف نظرات را بطور صریح و بی پرده بیان کرده و استدلالات نظرات مخالف خود را با توان تئوریک خود به نقد بکشد و از اینجهت زندگی خلاق و پویانده ای را در حیات سازمانی به منصف ظهور رسانیده و مرکزیت محوری را به مرکزیت دموکراتیک تبدیل نمایند زیرا این صحیح است که هرگونه حرکت ضد مرکزیت در نهایت چیزی جز طولانی کردن بندگی و استثمار طبقه کارگر را در بر نخواهد داشت اما شرط آن وجود مرکزیت دموکراتیکی است که محصول آگاهی؛ نقد و دموکراسی است و میبایست راه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی برای اقلیت و نیروهای مخالف هموار گردد

۲- با توجه به اینکه معیار نقد اصولی؛ میزان پیشروی عملی در عرصه مبارزه طبقاتی؛ نفی نظام بهره کشی؛

انکشاف دنیای نو و محور دنیای کهن است؛ نقد صحیح و بران؛ جایگاه ثابت و مرکزی افراد و یا گروههایی که مدعی مرکزیت و محوریت هستند و از آن جایگاه محوری به دیگر افراد و گروهها نگریسته و آنها را درجه بندی؛ معیارگذاری می کنند را منتفی می کند؛ زیرا در عرصه عمل؛ امروز فلان گروه و سازمان ممکنست در عرصه اجتماعی انقلابی ترین موضع گیری را در ظرف زمان و مکان داشته باشد و فردا یک گروه و یا افراد دیگر؛ با موضع گیری واقعی تر؛ خلاق تر؛ با انرژی و توان گسترده تر و رزمنده تر؛ پیشتاز مبارزات واقع شوند و لذا در مورد هر جریان و گروه در عرصه مبارزات اجتماعی نمی توان حکم کلی و قطعی برای همه دوران آن صادر کرد و مثلاً پذیرفت که سازمان و یا حزبی که در دوران تولد و ظهور خود دارای پتانسیل پیشرو؛ دموکراتیک و یا انقلابی بوده پس همواره این ویژگی را حفظ خواهد کرد یعنی در عرصه مبارزه نباید بنا به ماهیت تحول دیالکتیک و جامعه؛ یک اشرافیت تشکیلاتی و سیاسی قائل شد. بلکه معیار حضور واقعی در عرصه مبارزه؛ در جهت خواسته های بنیادین طبقه انقلابی و پیشرو و مبارزه با ضد انقلاب حاکم است (۱)

۳- با توجه به تأثیر و تأثر استنتاجات تئوریک و مبانی فلسفی با مبارزه سیاسی و عمل انقلابی و روزمره میتوان همواره به پالایش سازمان از هرگونه انحراف در سطوح چهارگانه ذکر شده پرداخت و زمینه های رشد و تکامل سازمان را مهیا ساخت یعنی هر انحراف سیاسی- استراتژیک و هراشتباه تاکتیکی و عملی را بوسیله مبانی فلسفی-ایدئولوژیک آن بررسی کرد و بلعکس: نقد اصولی ایدئولوژیک به وحدت سیاسی و تشکیلاتی منجر شده و نتیجتاً منجر به وحدت در جهت گیری عملی میشود.

پروسه نقد را نمیتوان یکبار در عرصه های مختلف سازمان بکار برده و آنرا برای ادامه حیات سازمان کافی دانست؛ بلکه در ظرف تحولات زمانی و مکانی و با هر رخداد و پدیده اجتماعی - اقتصادی و سیاسی میبایست در ارتباط با تحلیل پدیده جدید به ارزیابی موضع گیری در کلیه عرصه ها پرداخت تا با نقطه نظرات تازه و بدیع همواره خون تازه ای به اندام سازمان جاری شده و از پدیده پیری سازمان و نتیجتاً بورکراتیزه شدن و اشرافیت و نهایتاً مرگ سازمان جلوگیری نمود و همواره سازمان را در حال تکامل و رشد نگه داشت.

## حسین غلامی

آذر ماه هشتاد و هفت

سلام دمکرات

پاروقی:

۱- اگر یک حزب مدعی طرفدار طبقه کارگر در عرصه سیاسی از سیاست های ضد انقلاب و دشمنان طبقه کارگر حمایت کند میتوان این حمایت را فقط یک اشتباه در حرف نامید؟ اگر حزب فوق در بررسی اشتباه خود؛ بخواهد صادقانه عمل کند خطای عرصه سیاسی را عمدتاً در کدام یک از سطوح چهارگانه می باید ریشه یابی کند؛ پس از ریشه یابی؛ نتایج آن در عرصه تشکیلات و سازمان یابی تا کجا می تواند گسترش یابد؟

۲- آیا میتوان مدعی اصلاحات بود و بخش های بزرگی از عملکرد خود را از انظار مخفی و برای نقد عرضه نکرد؛ و یا با توجیه شرایط و جو دوران به نقد ریشه ای نپرداخت و مبانی عملکرد خود را شفاف نساخت؟

۳- میتوان روند برخی از سازمانها را از تولد تا تحولات درونی آن؛ و چرخش آنها در سرکوب طبقه کارگر و همدستی با ضد انقلاب حاکم را همراه با علل و عوامل در عرصه چهارگانه؛ بررسی کرد.